

هر کجا بویِ خدا می‌آید
خلق بین بی سر و پا می‌آید

شاید اگر این بیت را از انتها بخوانیم بیشتر متوجه منظور مولانا شویم؛ یعنی هر کجا انسانها بدون سر و پای من ذهنی زندگی می‌کنند و کمتر از الگوهای آن استفاده می‌کنند آنجا بوی خدا بیشتر می‌آید و این بیت با آن بیت طلایی از غزل ۱۳۸۷ مولانا که هر جا حیاتی بیشتر مردم در او بی‌خویش‌تر... تقارن عجیبی دارد.

زانکه جانها همه تشنه‌ست به وی
تشنه را بانگِ سقا می‌آید

شیرخوارِ کرمند و نگران
تا که مادر ز کجا می‌آید

در فراقند و همه منتظرند
کز کجا وصل و لقا می‌آید

مولانا بلافاصله از لفظِ جان استفاده می‌کند، اینکه جان همه انسانها تشنه وصل اوست. مانند تشنه‌ای که لیوان آبی خنک و گوارا را به او نشان دهی و مانند طفلی گرسنه که منتظر این است تا مادرِ مهربان به او شیر بخورد.

در ادامه وقتی می‌گوید مسلمان و جهود و ترسا منظورش نوع بشر است. با دین و مذهب کسی کاری ندارد. روی صحبتش با همه انسانهاست.

از مسلمان و جهود و ترسا
هر سحر بانگِ دعا می‌آید

می‌گوید این تب و تاب و تکاپوی بشر به خاطر این است که جان تشنه کرم زندگی‌ست و در فراق او می‌سوزد و منتظر و مترصدِ وصال با خداوند است، منتهی راه را اشتباه رفته است و رفع تشنگی و آرامش و خوشبختی را در زیاد کردن و کنترل کردن چیزها جستجو کرده است یا اگر به دید ملامت دیگران و عدم مسئولیت‌پذیری تعبیر نشود جامعه راه را به او کج نشان داده است.

خُنک آن هوش که در گوشِ دلش
ز آسمان بانگِ صلا می آید

در ادامه مولانا امید می دهد که بانگِ صلا و دعوتِ زندگی از آسمان این لحظه می رسد یعنی همیشه و پیوسته می رسد، منتهی ما گوشمان از همانیدگی ها سنگین شده است و هنوز سزاوار شنیدن بانگِ حق نشده است.

می گوید خوش به حال کسی که هوشیار شده است و به واسطه فضاگشایی مستعد شنیدن دعوتِ خداوند شده است.

ابیاتِ بعدی گواه این امید و راهنمایی های دقیق مولانا است.

گوشِ خود را ز جفا پاک کنید
زانکه بانگی ز سما می آید

گوشِ آلوده ننوشد آن بانگ
هر سزایی به سزا می آید

جفا چیست؟ جفا واکنش هیجانی به اتفاق این لحظه است؛ زیر پا گذاشتن عهد الست و بستن فضا در مقابل طرب سازی خداوند است.

تصمیم گرفتن بر اساس همانیدگی ها، جدی گرفتن بازی ها و غافل شدن از باطن زندگی ست.

چشم، آلوده مکن از خد و خال
کان شهنشاہ بقا می آید

ور شد آلوده به اشکش می شوی
زانک از آن اشک دوا می آید

می گوید چشم و گوشت را آلوده نکن اما همانطور که در ادامه راه درمان را ارائه می دهد گویی این همانیده شدن ناگزیر است اما راه درمان آن به خود ما بستگی دارد و چاره شستن مرکز و پاک کردن آن از همانیدگی هاست.

کاروانِ شِکر از مصر رسید
شرفه گام و در می آید

هین، خمش، کز پی باقی غزل
شاه گوینده ما می آید

مولانا مانند همیشه اشاره می کند که خاموش باش تا زندگی بگوید و زندگی عمل کند که او شیوه شکرین دارد،
در خاموشی و بی واکنشی و تسلیم، صدای گام او را خواهی شنید.

ارادتمند شما، حسام از مازندران